

نطق دکتر مصدق

در مجلس شورایی دوره پنجم قاتونگذاری - نهم آبان ماه ۱۳۰۴
در مخالفت با بائمال کردن اصول قانون اساسی مشروطیت و
پادشاه شدن رساخان سردار سبه

دکتر محمد مصدق: بنده در سال گذشته در حضور نمایندگان محترم به کلام الله مجید قسم یاد کردم که به مملکت و ملت خیانت نکنم. آن ساعتی که قسم خوردم مسلمان بودم و حالا هم مسلمان هستم و از آقایان تمنی دارم به احترام این قرآن برخیزند (در این موقع کلام الله مجید را از بغل خود بیرون آورد و حضار قیام نمودند) و در حضور همه آقایان بنده شهادت خودم را می گویم (اشهدان لا اله الا الله - اشهدان محمداً رسول الله - اشهدان علی ولی الله) من شخصی بودم مسلمان و به این کلام الله قسم یاد کردم و این ساعت هم این کلام الله خصمی مرا بکند اگر در عقیده خودم یک اختلاف و تفاوتی حاصل کرده باشم همان بودم که هستم و امروز هم اگر یک چیزی برخلاف مصالح مملکت به عقل ناقص خودم بینم خودم را ناچار می دانم که برای حفظ مملکت و حفظ قومیت و بقای اسلامیت از اظهار عقیده خودداری نکنم بنده همه آقایانی که این جا تشریف دارند غیر از آقایانی که از مثل متنوعه هستند همه را مسلمان و هواخواه مملکت و طرف دار اصلاحات می دانم و خودم هم نمی توانم از اظهار عقیده خودداری کنم. آقایان می دانند که بنده حرفم از روی عقیده است و هیچ وقت تابع هوی و هوس و نظریات شخصی نیست، امروز هم روزی نیست که کسی در این جا نظریات شخصی به خرج بدهد و اگر کسی پیدا شود که نظریات مملکتی و ملتی و اسلامی خود را اظهار نکند بنده او را پست و بی شرف و مستحق قتل می دانم. اول لازم است که بنده یک عقیدهای نسبت به شخص آقای رییس الوزرا اظهار کنم بعد نسبت به سلاطین قاجار و بعد هم عقیده خودم را درباره اصول و قانون اساسی عرض کنم. اولاً راجع به سلاطین قاجار بنده عرض می کنم که کاملاً از آنها مأیوس هستم؛ زیرا در این مملکت خدماتی نکرده اند، که بنده بتوانم این جا از آنها دفاع کنم و گمان هم نمی کنم کسی منکر این باشد همین سلطان احمدشاه قاجار بنده را در فارس گرفتار سه هزار و پانصد پلیس جنوب کرد.

پس از آن که من استعفا کردم بعد از ۲۷ روز نوشت که به تصویب جناب رییس الوزرا آقای سیدضیالدین استعفای شما را قبول کردم و فوری به طرف تهران حرکت کنید، مقصودش این بود که من بیایم به تهران و مرا آقای سیدضیالدین بگیرد حبس کند. بنده مدافع این طور اشخاص نیستم بنده مدافع اشخاصی که برای وطن خودشان کار نمی کنند و جرئت و جسارت حفظ مملکت شان را نداشته باشند و در موقع خوب از مملکت استفاده بکنند و در موقع بد از مملکت غایب بشوند نیستم. اگر دوست حقیقی و قوم خویش خودم هم باشد از آن بالاتر هم نباشد وقتی که این طور شد بنده مدافع او نیستم.

اما نسبت به آقای رضاخان پهلوی، بنده نسبت به شخص ایشان عقیده مند هستم و ارادات دارم و در هر موقع آنچه به ایشان عرض کردم در خیر ایشان و صلاح مملکت بوده و خودشان هم تصدیق عرایض بنده را فرموده‌اند نه این که در حضور من فرموده باشند، بلکه اشخاصی که با ایشان خیلی مربوط بوده‌اند، به آن‌ها فرموده‌اند، ایشان یک مقامی دارند که از من و امثال من هیچ ملاحظه ندارند اگر یک فرمایش بخواهند در غیاب من بفرمایند در حضور من هم ممکن است بفرمایند، ولی احتیاطاً عرض می‌کنم آن اشخاصی که فرمایشات ایشان را به من فرموده‌اند حکایت از این می‌کرده که خودشان هم دانسته‌اند که عرایضی که عرض کرده‌ام از روی نظریات شخصی نبوده و مبنی بر مصالح مملکت و وطن خواهی بوده است که از این حیث ایشان به بنده معتقدند؛ اما این که ایشان یک خدماتی به مملکت کرده‌اند گمان نمی‌کنم بر احدی پوشیده باشد. وضعیت این مملکت وضعیتی بود که همه می‌دانیم که اگر کسی می‌خواست مسافرت کند اطمینان نداشت یا اگر کسی مالک بود امنیت نداشت و اگر یک دهی داشت بایستی چند نفر تنگچی داشته باشد تا بتواند محصول خودش را حفظ کند، ولی ایشان از وقتی که زمام امور مملکت را در دست گرفته‌اند یک خدماتی نسبت به امنیت مملکت کرده‌اند که گمان نمی‌کنم بر کسی مستور باشد و البته بنده برای حفظ خودم و خانه و کسان و خویشان خودم مشتاق و مایل هستم که شخص رییس الوزرا رضاخان پهلوی نام در این مملکت باشد، برای این که من یک نفر آدمی هستم که در این مملکت امنیت و آسایش می‌خواهم و در حقیقت از پرتو وجود ایشان ما در ظرف این دو سه سال این‌طور چیزها را داشته‌ایم و اوقاتمان صرف خیر عمومی و منافع عامه شده و هیچ وقت ما در چیزهای خصوصی وارد نشده‌ایم و بحمدالله از برکت وجود ایشان خیالتان راحت شده و می‌توانیم یک کارهای اساسی بکنیم. این هم راجع به آقای رییس الوزرای ما. راجع به این موضوع بنده باید عقیده خودم را عرض کنم. تغییر قانون اساسی یا تجدیدنظر در قانون اساسی دو جنبه دارد: یکی جنبه داخلی که باید فهمید تغییر قانون اساسی نسبت به امور داخلی چه اثری می‌کند؟ یکی هم جنبه خارجی که باید دید نسبت به امور خارجی در روابط بین‌المللی چه اثری خواهد داشت؟ اما نسبت به جنبه داخلی. اگر آمدیم و گفتیم خانواده قاجار به بد است بسیار خوب هیچ کس منکر نیست و باید تغییر کند و البته امروز کاندیدای مسلم ما شخص رییس الوزرا است.

خوب آقای رییس الوزرا سلطان می‌شوند و مقام سلطنت را اشغال می‌کنند، آیا امروز در قرن بیستم هیچ کس می‌تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مسئول است؟ اگر ما این حرف را بزنیم آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند، ایشان پادشاه مملکت می‌شوند، آن هم پادشاه مسئول. هیچ کس چنین حرفی نمی‌تواند بزند و اگر سیر

قهقرایی بکنیم و بگوییم پادشاه است رییس الوزرا حاکم همه چیز است این ارتجاع و استبداد صرف است. ما می‌گوییم که سلاطین قاجاریه بد بوده‌اند، مخالف آزادی بوده‌اند، مرتجع بوده‌اند، خوب حالا آقای رییس الوزرا پادشاه شد اگر مسئول شد که ما سیر قهقرایی می‌کنیم. امروز مملکت ما بعد از بیست سال و این همه خون‌ریزی‌ها می‌خواهد سیر قهقرایی بکند و مثل زنگبار بشود که گمان نمی‌کنم در زنگبار هم این‌طور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد و هم مسئول مملکت باشد. اگر گفتیم که یک شخص، هم پادشاه باشد و هم مسئول مملکت باشد اگر گفتیم که ایشان مسئول نیستند آن وقت خیانت به مملکت کرده‌ایم برای این‌که ایشان پادشاه و مسئول نیستند آن وقت خیانت به مملکت کرده‌ایم برای این‌که ایشان در این مقامی که هستند مؤثر هستند و همه کار می‌توانند بکنند، در مملکت مشروطه رییس الوزرا مهم است نه پادشاه. پادشاه فقط و فقط می‌تواند به واسطه رأی اعتماد مجلس یک رییس الوزرایی را به کار بگمارد. خوب اگر ما قائل شویم که آقای رییس الوزرا پادشاه بشوند آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آناری که امروز از ایشان ترشح می‌کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند، رییس الوزرا هستند، فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش به من بدهد زیر بار این حرف‌ها نمی‌روم. بعد از بیست سال خون‌ریزی آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید؟! آزادی خواه بودید؟ بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می‌رفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید، حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که، هم شاه باشد هم رییس الوزرا، هم حاکم! اگر این‌طور باشد که ارتجاع صرف است. استبداد صرف است چرا خون شهدای راه آزادی را بی‌خود ریختید؟! چرا مردم را به کشتن دادید، می‌خواستید از روز اول بیابید بگویید که ما دروغ گفتیم، مشروطه نمی‌خواستیم، آزادی نمی‌خواستیم؛ یک ملتی است جاهل و بناید با چماق آدم شود. اگر مقصود این بود بنده هم نوکر شما و مطیع شما هستیم؛ ولی چرا بیست سال زحمت کشیدیم، و اگر مقصود این بود که ما خودمان را در عرض ملل دنیا و دول متمدنه آورده بگوییم از آن استبداد و ارتجاع گذشتیم، ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، ما شاه داریم، ما رییس الوزرا داریم، ما شاه غیرمسئول داریم که به موجب اصل چهل و پنج قانون اساسی از تمام مسئولیت مبرا است و فقط وظیفه‌اش این است که هر وقت مجلس رأی عدم اعتماد خودش را به موجب اصل ۶۷ قانون اساسی به یک رییس دولت یا یک وزیری اظهار کرد آن وزیر می‌رود توی خانه‌اش می‌نشیند آن وقت مجدداً اکثریت مجلس یک دولتی را سرکار می‌آورد. خوب حالا اگر شما می‌خواهید رییس الوزرا شاه بشود با مسئولیت این ارتجاع است و در دنیا هیچ سابقه ندارد که در مملکت مشروطه پادشاه مسئول باشد و اگر شاه بشوند بدون مسئولیت این خیانت

به مملکت است برای این که یک شخص محترم و یک وجود مؤثری که امروز این امنیت و آسایش را برای ما درست کرده و این صورت را امروز به مملکت داده است برود بی اثر شود، هیچ معلوم نیست کی به جای او می آید؟ و اگر شما یک کاندیدایی دارید و کسی را پیش خود معین کردید بفرمایید ما هم ببینیم؟ بعد از آن که ایشان شاه غیر مسئول شدند آن رئیس الوزرای که مثل ایشان بتواند کار بکند و خدمت کند و بتواند نظریات خیرخواهانه ایشان را تعقیب کند کی است؟ اگر چنین کسی را آقای آقا سید یعقوب به بنده نشان بدهند بنده نوکر شما، چاکر شما، مطیع شما هستم من که در این مملکت همچو کسی را سراغ ندارم و اگر بود نا حالا سر درآورده بود، پس امروز که این یک نفر از بین تمام مردم سر درآورده و اظهار منیت می کند و خدماتی هم کرده است بنده به عقیده خودم خیانت صرف می دانم که شما یک وجود مؤثری را بلا اثر بکنید، پس خوب است یک کسی که بتواند قایم مقام او بشود معلوم کنید بعد این کار را بکنید، اول چاه را بکنید بعد منار را بدزدید. این نسبت به امور داخلی اما نسبت به امور خارجی البته در امور خصوصی اگر یک اشخاصی یک زحماتی کشیدند یا اگر اشخاص یک فداکاری هایی کردند آن را مفت و مسلم از دست نمی دهند. البته در مجلس هم یک اشخاصی هستند که تجارت کرده باشند و اشخاصی هم که تجارت نکرده باشند می دانند وقتی که یک تاجری تجارت خانه خودش را به یک اسم معروف کرده یا یک علامت صنعتی داشت که همه او را شناختند این تاجر آن اسم را تغییر نمی دهد، برای این که آن اسم سبب شده است که مردم به آن اسم اعتماد داشته باشند. بنده من باب مثل عرض می کنم که در این جا یک دواخانه ای بود معروف به شورین که خوب دوا می ساخت. بعد از آن که شورین آن دواخانه را فروخت و از این مملکت رفت آن کسی که قایم مقام او شد اسم دواخانه را تغییر نداد چرا؟ برای این که مشتریان این دواخانه اعتماد به آن اسم داشتند و اگر این شخص می گفت که دواخانه من دواخانه بناطی است، شاید مشتریان از بین می رفتند؛ ولی یک چندی که گذشت و مردم که به این دواخانه دادوستد کردند دیدند که بناطی هم مثل شورین است، آن وقت اسمش را عوض کرد و دواخانه بناطی گذاشت. قانون اساسی ما از علامت صنعتی و اسم یک دارالتجاره کم تر نیست. قانون اساسی ما با یک حوادثی تصادف و مقابله کرده است که این حوادث در یک قرن در این مملکت پیدا نشده است، قانون اساسی ما وقتی با این حوادث مقاومت کرد و خودش را معروف جامعه ملل کرد اصولی را دارا است که به موجب آن اصول تمام ملل اروپا می دانند اگر یک دولتی پیدا شود و یک عهدنامه ای ببندد آن عهدنامه به موجب اصل ۲۴ قانون اساسی که می گوید بستن عهدنامه ها اعطای امتیازات (انحصار) تجارتي و صنعتی و فلاحتی و غیره اعم از این که طرف داخله باشد یا خارجه باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد به استثنای عهدنامه هایی که استتار آنها صلاح دولت و ملت

باشد همه مردم می‌دانند، یعنی جامعه ملل می‌دانند که باید به تصویب مجلس باشد و هم چنین اصل ۲۵ که می‌گوید: «استقراض دولتی به هر عنوان که باشد خواه از داخله خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد شد» این را هم همه خوانده‌اند و فهمیده‌اند. اصل ۲۶ را هم که می‌گوید «ساختن راه‌های آهن یا شوسه، خواه به خرج دولت خواه به خرج شرکت و کمپانی اعم از داخله و خارجه، منوط به تصویب مجلس شورای ملی است» همه می‌دانند قانون اساسی یک اصولی را دارا است و یک معروفیتی را پیدا کرده است که این معروفیت را بنده گمان نمی‌کنم در هر موقعی برای هر قانونی پیدا شود؛ یعنی غالباً با یک مشکلاتی تصادف کرده، وقتی آن اشخاص که می‌خواستند با ما یک معاهداتی بکنند به یک اصول قانون اساسی که رسیده‌اند دیده‌اند که یک قانون اساسی است و یک مجلس و یک تصویب هم به رأی مجلس لازم است. بنابراین قانون اساسی یک اصولی دارد که به واسطه معروفیتش به عقیده بنده حتی المقدور تا یک قضیه حیاتی و معانی پیدا نشود نبایستی تغییر داد مگر با بودن یک شرایطی که لازم برای تغییر قانون اساسی است. خدایا تو شاهد باش، من خدا را به شهادت می‌طلبم که عقیده‌ام را می‌گویم و تغییر قانون اساسی را هر آدم مسلمان و هر آدم وطن‌خواهی و هر آدمی که به شخص رضاخان پهلوی ارادت‌مند است و عقیده دارد باید برای صلاح و نفع مملکت حفظ کند. اگر قانون اساسی متزلزل شد ممکن است مملکت به یک خرابی بیفتد که مطلوب نباشد، آن وقت رضاخان پهلوی هم هر گونه حکومتی را دارا باشد مطلوب نیست. بنده قانون اساسی را یک قانون الهی نمی‌دانم که قابل تغییر نباشد، بلکه قانون اساسی را کار بشر می‌دانم و بشر هم باید او را تغییر بدهد، ولی وقتی که ضرورت نامی پیدا کند و تمام معایب و محاسنش سنجیده شود و عجله در کار نباشد و با اشخاصی که خیرخواه مملکت هستند مشورت شود، ولی نه با عجله و شتابی که امروز اگر این شجره خبیثه بیخ‌تر نشود مملکت فلان می‌شود، این را بنده ضروری و فوری نمی‌دانم. حالا بنده هم می‌گویم ضروری است، ولی فوری نمی‌دانم که شما یک قانون اساسی را که در واقع استقلال ما را حفظ می‌کند و یک قانون اساسی که اسلامیت و قومیت ما را حفظ کند، امروز که هزار طور ابرادات هست تغییر بدهید، بنده که صلاح نمی‌دانم و البته آقایان محترم هم مقصودشان این نیست که یک موادی از قانون اساسی را تغییر بدهند که در سیاست بین‌المللی مؤثر باشد، ولی عرض می‌کنم که این‌طور تغییر دادن قانون اساسی یک سابقه‌ای می‌شود که قانون اساسی را به کلی سست و متزلزل می‌کند که هر ساعت یک نفر اراده کرد، بپاید این اصولی را که بنده برای شما خواندم، این اصولی را که همه چیز ما را تأمین می‌کند، تغییر بدهد.

در صورتی که مجلس رییس نداشته باشد و یک وکلای بدون فکری، فکر نکرده بپایند این‌جا

رأی بدهند که ما می خواهیم قانون اساسی را تغییر بدهیم، قانون اساسی یک چیزی نیست که یک کسی از توی خانه اش بیاید و بگوید می خواهم قانون اساسی را... باید فکر کرد دید چه طور باید تغییر داد؟ و چه چیزش را باید تغییر بدهد و در چه موقع می خواهید تغییر بدهید؟ بعد هم بنده عرض کردم شما که می خواهید آقای رییس الوزرا را شاه بکنید ایشان یک وجود مؤثری هستند که می خواهید بلا اثر کنید. خدایا تو را به شهادت می طلبم که آنچه گفتم عقیده خودم بود و آنچه در خیر مملکت است می گویم و این جا عتبة آقایان را می بوسم و مرخص می شوم. (خارج شدند)

۹ آبان ۱۳۰۲

نطق دکتر مصدق

در مجلس شورایی دوره پنجم قانونگذاری - نهم آبان ماه ۱۳۰۴
در مخالفت با بائمال کردن اصول قانون اساسی مشروطیت و
پادشاه شدن رضاخان سردار سپه

به نقل از کتاب «معرفی و شناخت دکتر مصدق»
محمد جعفر قنواتی
چاپ اول - ۱۳۸۰

تاریخ انتشار در سایت سازمان سوسالینهای ایران
فروردین ۱۳۸۷ - آوریل ۲۰۰۸

www.ois-iran.com
socialistha@ois-iran.com